

میداد و قواضع برای او نمیکرد و سه دستگاہ تا بکت بخانه او بود که در هر جانی در بانی می نشست و ملازمین بسیار می داشت
 ده باشی داشت و زمانی که بمکه مشرف شد زمان محمد علی باشا مصری بود و با او مراد داشت باغ فدک را از او گرفت
 و بسادات مدینه برگزید و آنجا بسید نغز از علماء مصره را تفسیق نمود یکی حاجی ملا اسد الله بر وجهی بود که از شاگردان
 آقا سید محمد بود و مجاز از او بود و صبیحه میزای قمی عیال او بود پس چند نفر از علماء بر وجهی مانند اخوند ملا علی و غیره سید
 معتقد بر تفسیق او نمودند پس سید حاجی را تفسیق نمود دوم میز از محمد تقی نوزی از شاگردان حاجی کرباسی بود و حدیث در
 داشت و سه جمله تلمذی نیز در خدمت آقا سید علی نموده و در اصول راجل بود و تقویت از اقوال ضعاف می نمود مانند اینکه در
 مصناف قایل است باینکه نجاست از اسفل با علی سرایت میکند و حال اینکه این قول خلاف فتوای مشهور بلکه در اجماع منقول
 بخلاف اوست و ایضا تسبیحات اربع را در دو رکعت آخر ظهر و عصر و عشاء و یک رکعت آخر مغرب سه دفعه واجب عینی میدانست
 و در ماه رمضان المبارک غلیان بر بالای منبر میکشید و دو قان را منظر نمیدانست اگر چه منظر نبودن و خان صوم را قنوا
 شیخ حسن بن شیخ جعفر نجفی و صاحب مدرک و جنبی دیگر است و قاعده سینه اقتضا عدم افطاری کند و مشک با دلویت
 خالی از صعوبت نیست لیکن فتوی دادن و علانیه کشیدن خلاف طریقه فقهاست مجتهداً میزای مزبور فتاوی سید
 که عالی از قانون فقاهت است بسیار است لیکن در امر معروف و نهی منکر آن زمان و ما در دوران بود پس جماعتی آن
 اهلالی نوز در خدمت حجت الاسلام شهادت برفیق او دادند پس سید او را تفسیق نمودند و فتح علی شاه او را بجهت فتوای
 غلیان بطهران آورد و برای اینکه تا پیش کند و حضور با او محاجه کرد و سخن آن ناشایسته بمیزا گفت میزاعرض کرد که علم
 العلماء شما آقا سید محمد باقر است بفرستید بیاید در طهران و در باب غلیان با من گفت که کند سلطان گفت اخوند مخبر
 و مصروعی آقا سید محمد باقر که انالی از اصغمان برای من و تومی آید بطهران پس بعضی از اعیان توسط نمودند سلطان از او
 گزشت ستوم حاجی ملا صادق رشتی بود و حاجی مزبور جامعیت فی الجمله داشت و نطق بود و در وعظ او تسلطی بود
 در میان علماء آنجا از هر قسم ممتاز و از تلامذہ مرحوم آقا سید علی بود و مدت صد و بیست سال عمر کرده و حواس او بر جامعیت
 این کتاب در وعظ او حاضر شده عنوانی بلنبه نمیداد اگر چه در انجام آن عجب داشت و میان مولف این کتاب و ایشان نیز
 سادمانی اتفاق افتاده و اصل مسئله که متنازع فیها میان من و حاجی مزبور شد در این بود که محقق طوسی در کتاب
 تجرید گفته و محمد یسما بالثبت العین و النفی العین انحر حاجی از من سوال کرد که چرا ملبط محمد یسما گفت و بلفظ تعریف
 نه گفت و او را با والد ماجدم و باخال آقا سید علی مصداقت و محبت بی اندازه بود و حاجی عیالی از دهاتی گرفته
 بود و اسم پدر عیالش کریم بود پس از آن زن اولادی تولد یافت و آنها بعصره آمدند روزی حاجی مزبور
 وارد خانه شد دید پسرش بالای تختی که در سرای خانه بود نشسته و اخوانش بالبنه فاخره در پیروی همیشه از او گان
 خویش نشسته اند حاجی این رباعی را بالبدیهه گفت بنوا کریم جلسوا بالتحث و لهذا یفعل اهل النجف قدیرا

الناکون بالسیر و استبدوا الکرباس بالحریر فاکون بزبان رشتی است و در اینجا معرب شده است معنی آن
 خانه محقریت که سکنه دلمات در جنب خانان بنا میکنند و مقصود حاجی از این آیات اینست که احوال پسرانش
 نجابتی نداشتند و بسبب بتکی پسرانش به نعمت و عزت رسیدند حاصل بعضی از اهلالی رشت جمع شدند و در وقت
 حجت الاسلام شهادت بر فرق او دادند لکن اجاب سید تقیین او را با اهلالی رشت و چون حاجی مزبور کیفیت مذکور
 را استماع نمود بر بالای منبر برآمد و زبان بسنجان ناهنجاری کشود و یکستل که امر بر جناب سید مشتبه شده و در
 واقع طرفین حاجی و برحق بوده اند و الله العالم و مناسب این مقام حکایت شریفی دارم و او اینکه حاجی میرزا
 از تلامذة فاضل قمی و ساکن طهران بود و ایچی روس را بسبب تجاهر تکفیر و فسق و بعضی از امور گذشته و حکم باخراج
 او از طهران شده و آقا محمود پسر آقا محمد علی بن آقا محمد باقر بهستانی است و فاضل و جامع و مسلک او مسلک اهل
 بوده و این فتیر بوغظه او نشسته ام پس میرزا مسیح آقا محمود را تکفیر کرده بود پس از مدتی حاجی میرزا مسیح زیارت
 قم و در مسجد امام حسن عسکری نماز میکرد و آقا محمود نیز زیارت قم رفته بود و روزی آقا محمود به مسجد امام حسن
 شد دید که نماز جماعت مینمایند از امام آن جماعت سوال کرد گفتند حاجی میرزا مسیح است آقا محمود باو
 اقتدا نموده از آن پس بمنزل خود سعادت نمود پس اصحاب آقا محمود از او سوال کردند که حاجی ترا تکفیر کرده
 و تو باو اقتدا کردی آقا محمود در جواب گفت که چه منافاتی است میان اینست که او اعتقاد تکفیر من داشته
 بر او مشتبه شده باشد و من اعتقاد بعدالت او داشته باشم و هر دو مشاب و ما جور باشیم و چون این
 خبر به میرزا مسیح رسید از اخلاق آقا محمود تعجب کرده و بیدین اورفت و مباحثت بمصداقت مبدل کرد
 مجملاً در مسجد حجت الاسلام در روزی از ایام صیام نماز گزارندگان بشماره بیت و دو هزار نفر بودند
 و در اقالیم سبعة و دول خارج همه جا آن جناب معروف و در همه جا حکم او مفضی و مقلدان او در همه
 اصقاع بود و در میان علماء امامیه مانند او در ثروت نیافتند در اسلاف و نه در اخلاف بلی سید
 مرتضی علم الهدی نیز صاحب ثروت بوده لیکن ثروت حجت الاسلام بیشتر و سلطوت و اقتدار سید مرتضی
 نیز بسیار کمتر از اقتدار حجت الاسلام بوده و اما سعادت حجت الاسلام پس اکثر از توصیف و اصفینست
 چه جو دان وجود مبارک بر اسم بر یکیان و حاتم عربان خط موشمیده و اخوند ملا علی اکبر خونساری گفت که
 روزی در کتاب خانه حجت الاسلام وارد شدم در حالتیکه از زر سرخ و سفید از بابت مال امام آن وقت
 در پیش روی حجت الاسلام ریخته که آن جناب از آن طرف گذشته است نزدیک بان بود که چیدانها
 و آن تنخواه میان من و او حایل شدند پس غلیانی برای من خواست من شروع بکشیدن غلیان کرده بوم
 که فقرا و سادات را خبر کرده بودند ایشان بنحو جمعیت حاضر شدند سید بهر کسی یک چند از آن تنخواه میداد

و هنوز غلیان را انجام نداده بودم که آن تنخواه تمام شد پس من برسبیل سرود و تعجب عرض کردم که شما در احوال تمام
 نیاورده بگریست آن جناب فرمودند که بی سپردن مال پدر زیاد از این تصرفات مینماید و فقیر مولف کتاب روزی از
 منزل خود بمدرسه میرزا جعفر میرستم در اثناء راه بکوچه که در جنب خانه سید بود کز ارم افتاد دیدم که آن قدر از فقرا
 سادات هجوم کرده و بنیاد می‌شنازند که کوچ از عبور رسد و دشده است استغفار کردم که چه واقعه روی داده باشد
 که این همه جمع شده جواب گفتند که معادل هشتصد تومان مال امام از بر وجود برای سید آوردند و او فرمود که فقرا
 سادات را خوب بکنند تا مال امام را بایشان داده باشد پس بعد از حضور بهر کسی یک دکله یا بیشتر فلک کار داده و همه را
 در آن ساعت تمام کرده و از جمله شعراء اهل بیت و در آن از من ملا قربان بیدل بوده که رو بهاری ساکن قزوین و با مولف
 کتاب صداقت داشته روزی بجهت ام آمد و گفت که ایوم محض برای کشید غلیان که و آمد امام کی از تلامذه را که از اترک
 بود گفتیم که غلیان که در اورست کرد و او را چندان و قوفی نبود خوب درست نمود پس بیدل داد و او هر چند کشید
 سودی نبخشید و دومی نه چشید و کش کشم از این دو حالت غلیان کشیم یا خجالت پس من دوباره خود آنرا اصلاح کردم
 و با و دادم و بیدل در بر و امر بهرینه کاری و تقوی نداشته از آن پس تائب و از هر دو عهد اقران خود شد و کتابی در مصیبت
 نوشته که در اثناء حزن و اندوه سر آمد کتب است و هرگز برای غیب اهل بیت مدح نه میکند و هیچ نیکو نگردد بلکه اشعارش منصر
 برائی و نواحی مصیبت است مگر اینکه یک رباعی برای حاجی میرزا قاسی وزیر سلطان محمد شاه گفته و آن این است که کن
 برای شاه حاجی درمی باشد صرف قنات و توپ پیشش کمی و نه مزروع دوستان از آن آب نمی و نه خانه خصم را از آن توپ غمی
 و چون این اشعار را حاجی میرزا قاسی استماع نمود مامول او را انجام داد و این شخص کامل طویل اللحمه را واسطه کاوی
 نزد کسی گرفت آن شخص یا قاصر شد یا مقصر بیدل یک شعر در توصیف کینه او گفته و آن این است و معتقن ریش او
 از بس طویل است و که از سیچان الی تنگور نیل است و بیدل میگفت که محتشم و او زود بینه خور او در مدت هفده سال
 گفته باین معنی که این اشعار را گفته بود و تا هفده سال حکم اصلاح میکرد و بعد از هفده سال آنرا داده که مردم اقتضای
 گرفتند و بیدل را کرامات بسیار است از آنجمله میگفت که این کتاب مصیبت را قدری نوشته پس مقروض شدم و دو مانع
 سوخته و چیزی نداشتم و نوشتن کتاب را ترک نمودم پس در وقت مغرب در خانه را کو بیدل بیرون رفتم دیدم شخصی که
 کینه و جفا قدری بر من داده و منم بود که این تنخواه را بقرض خود برده و کتاب مصیبت را انجام ده ایفت میگفت بیاد بگردان
 میرستم پس هر قی کزشت که قوفی پیدا نکردم و تنها بودم بگدی گرسنه شدم که از رفقا تا دم ده خرابی بود که دیوار باغی
 آنان باقی بود پس از مجز و کرسنگی نشستم و بدیواری تکیه کردم و قدرت بر حرکت نداشتم ناگاه نظرم بسورخ آن دیوار شکسته آمد
 و دیدم میان دیوار نان خشک بسیارست قدری از آن نان بقدر صدرمق خوردم و دوباره آن سده اخر امده و ساختم که بکار دیگری
 ایضا بیدل میگفت که در ایام گردش و سیاحت وقتی در بیابانی دور از آبادانی بودم و شب رسید و چند وقت کزشت

که غذائی نخورده بودم پس وقت مغرب رسید در میان بیابان مشغول نماز شدم و نماز مغرب را ادا کردم و از ضعف نشسته بودم و مشغول بنگر خدایم تا که شخصی پیداشد و سفره پهن کرد که در آن نان تازه با خورش بود و فرمود بخور پس من بقدر حاجت خوردم باقی را با سفره برداشته و رفتم بجملاً بیدار شدم و وقتی از اوقات پریشان دیدیون شده پس با صنعتان خدمت حجت الاسلام شرفیاب و در باب پریشانی خویش با جناب عرض نمودم داشت آن بزرگوار مبلغ یک صد تومان وجه نقد به بیدل داده و مبلغ یکصد تومان هم در پروردگار بنزد تاجری برات کرده بیدل بیرون رفته برات را با آن تاجر نشان داده تاجر قبول نمود پس بیدل قضیه را با جناب عرض کرد آنجناب برات دیگر یکصد تومان بتاجر کرد برات کرد تا جراتی نتواند داد از آن پس تاجر اول هم درخواست کرد که بیدل وجه برات را قبض کند بیدل باز عرض کرد که تاجر ثانی وجه برات را داده اکنون تاجر اول هم خواهش آن کرده که وجه خود را داده باشد اکنون چه صحت میدهد آن بزرگوار در جواب نوشت که آن وجه را نیز قبض و ضبط کرده که آنرا هم بتو بخشیدیم پس جمعاً سیصد تومان با و رسید و در روز عید غدیر تاجر صنعتان هر کسی بفرخور خود از صد و دویست و کمتر بیشتر خدمت آنجناب میدادند که بفقرا بدل کند از قضا در یک روز عید غدیر بیست و بر من برآمد و در اطراف او که میهای نتواند از ز سرخ و سفید و از پول سیاه و دوشاهی و هزار دینار و حکم کرد که فقرا در سر کید جمع شوند یک یک بیایند و از در دیگر بیرون روند پس فقر جمعیت بسیار کردند و هر یک یک مشت از زر میدادند تا چه مقدار برآید بقدر یک ساعت تقریباً آن نتواند را بفقرا بدل نمود و حساب نمودند هر چه هزار تومان شده که در مدت یک ساعت بفقرا داد بود و در باب دکان نال یکی نافذاتی دیکمی تصاللی برای فقرا قرار داده بود که نان آن گندمش را از خود و دکان از خود و مزد ناوا از خود و همچنین قصاب و این باب دکان مصرف آنها این بود که بفقرا برات میکردند نان و گوشت و کوبایک هزار فقره بگردد و هزار خانوار در نان و گوشت از آن بزرگوار مؤظف بودند شخصی حکایت داشت که وقتی بفقرا رفت و چند وقت بود که غذائی بگیرم نیاید پس شبی از کوچه عبور میکردم دیدم حجت الاسلام از آن کوچه عبور میکند چون من رسید یک مشت از زر سرخ بمن داد و گزشت و در سال طاعون در شهر رشت اموال بلا وارث و مالک بسیار جمع کرده بودند فتح علی شاه بیدین سید رفت و گفت بادشاه صاحب عیال بسیار فقیر شده است شما از آن اموال که در رشت جمع شده به ما برات کرده باشید سید مبلغ بیست هزار تومان بشت برات کرد و در رشت از آن اموال داده باشند و هر ساله برای فقرا مکه و مدینه زادها الله شرفاً و تعظیماً نتواند میداد و طلا را بسیار اعانت می نمود بلکه زو سا و عیان و تجار و شاهزادگان را برسم قرض اعانت میکرد و در محله بیدان مسجدی بنا کرده که کوپا در عالم چنین مسجدی بانه کردند و بنیان آن مسجد که تا مقابل زمین آورده مبلغ شصت هزار تومان مخارج شد و تا وفاتش تمام نشده بعد از وفاتش ملاحظه کردند بنها و هزار تومان هم مخارج باقی داشت و در زمان مرحوم فتح علی شاه

در احوال حاجی سید محمد باقر

۱۴۳

که بخواه با او با احسان و مطلق بود با سید به تماشای مسجد فرستند سلطان استدعا نمود که مرا هم شریک در این مسجد گردانید
قبول نمود سلطان گفت که شمار قدرت بر تمام و انجام این بنا نیست سید گفت که دست من بجز خلاق عالم نیست
در سالی که وفات میزد مولف کتاب و اصحابان بودم که امین الدوله و خواجی بیست هزار تومان بر آن جناب نمود
جواب فرمود که تو این تنخواه را داده بودی که من از بابت مظالم فقراء داده باشم من هم داده ام امین الدوله گفت که
بودی و در نزد شما گزاشته بودم سید گفت مرا اشتغال زود به تنخواه تو نیست لیکن الحال که قبول نداری خوب قبول
دارم و آنکه فقراء داده ام مال من باشد و وصیت کرد که از مال او این بیست هزار تومان را داده باشند در ضمن
او مصروف سازند - ایضا حاجی از طایفه حاجی خفورد در همان سال از سید استدعا نمود آن جناب
فرمود آن را از بابت مال فقراء بمن دادی و من هم داده ام و اشتغالی نبودم آن شخص گفت که من بودی و
نزد تو گزاشته بودم سید گفت اکنون که پیشانی آنچه فقراء داده ام از مال من باشد پس آنرا هم داخل در قروض
و وصیت فرمود که از مال او داده باشند - اساتید آن جناب ملامهدی نراقی و بحر العلوم و آقا سید علی
و میرزای قمی و مانند ایشان و در چنانکه در اجازه آقا سید محمد باقر فرمودی سبقت ذکر یافت مخفی نماند که مسجد
حجت الاسلام فی الحقیقت بیان قابل بزرگی آن نکردیم زیرا که محتاج بدین است و مشتمل بر قریب پنجاه مدرسه است
و بعد از اتمام مسجد اخوند ملا علی نوری چند بیت در وصف آن مسجد انشا فرمود و برای حجت الاسلام فرستاد
سید فرمود من چیزی قابل برای جا نزد این اشعار ندارم و اگر مایل بودی خود را نشان این اشعار نایم کم است و اخوند
پیر شده بود و عمر طویل کرده بود و سید و حاجی که باسی در سوابق ایام در خدمت اخوند درس خوانده بودند روزی اخوند به سجده
آمده که بسید اقتدا کند از نهایت نعمت شیخوخت در بین را غش کرد و بعد بپوش آمد و مسجد رفت و دید سید آن روز سید بنیاد
بیا تغییر نمود که من باین تن مسجد آمده ام که او را که نماز جماعت نایم و تو مسجد نیامدی و اخوند ملا علی در من حکما آنچه
کس تشیع تر بود و در بد و امر تقلید میرزای قمی میکرد پس از وی تقلید از حجت الاسلام میکرد و اخوند ملا علی نصف شش
حکمت العین را در مدت نه سال درس خواند و در سالی او و میرزای قمی هم کجا و شدند و بعت بات یافتند و در
راه میرزا از اشعار طایر و م سوال میکرد و بنویسند و ورق بوق اشعار آرا از خط میخواند و از اخوند سوال میکرد
اخواند خود را زود دیده گفت من در اشعار پسر سر رشته ندارم و بقدر اشعار که شما ضبط دارید من ضبط ندارم روزی اخوند
آقا سید علی صاحب ریاض الفت سید نجلیان معاد بود و اخوند معاد بود پس غلیانی برای اخوند آوردند که سنان بسیار
داشت و کوک نبود و اخوند هر چه کشید دید و در دهن سید سید گفت که آن غلیانی که اخبار بگرام میدهند این غلیان شماست
در غلیان های دیگر پس سید خندید و امر کرد که غلیان دیگر آورند و باید دانست که غلیان در اواسط زمان اخوند طایر
با و مجلسی حدیث شد و سلطان منع نمود مردم ممنوع نباشند و در خلوت و سراها و در زیر میا غلیان می کشیدند چون سلطان

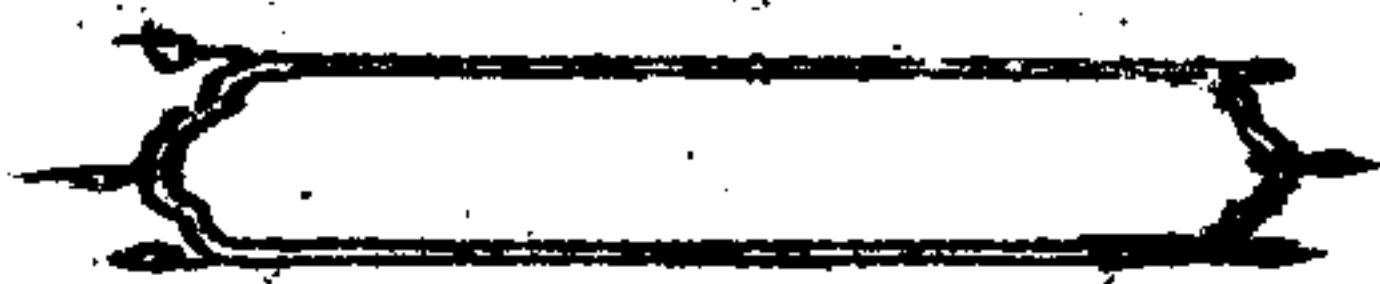
مطلع شد تنها که او را خراج بسیار بست که شاید مردم ترک گفتند آخر صورت نگرفت و ازین بابت است که تنها کوشش ازین
 اصعبان کمربنی اندازه دارد لیکن سید خبازیری در انوار نعمانیه نوشته است که گنج خانه پیدا کردند که در آن اکثری
 از سیاب بود و از ایاام قدیم بود و در اینجا الات غلیان هم بود و این کاشف از آن بود که در عهد قدیم نیز غلیان هم
 بود و مجلا خواند ملا علی در شهرت هاتر سید اتمام تمام داشت و خود مسلم و مقبول بقول بود لهذا مردم از وی پذیرفتند
 و در ادلال و تکفیر صوفیه اتمامش زیاده از فقها بود و وی گفت من اهل خبره ام و این گونه ایشان را فرزند و علم
 الهی بر خواند ملا صدری بالاتفاق ترجیح داشت و قتی شبیر از رفته بود و میرزا ابوالقاسم نام صوفی مشهور سکونی
 در شیراز منزل داشت پس مردم بدین خواند میرفتند و معرفی در مجلس معرفی میکرد تا اینکه میرزا ابوالقاسم سکونی وارد شد
 و خواست با خود ملا علی ملاقات نماید معرفت گفت که ایشان میرزا ابوالقاسم سکونی هستند خواند دست خود را بسوی
 خود باز کشید و گفت این مرد نجیب است و کافرست از مجلس من بیرون رود میرزا ابوالقاسم هم سر از آن مجلس مراجعت
 نمود چون خواست که کفش خود را بپوشد بلازمان خواند گفت که حکیم خرم نوبر است و در وقتی از اوقات صوفی را
 مردم تحقیر کردند پس خدمت خواند استغفار نمودند خواند شرح مفصله در تکفیرش نوشت و گفت که فتوای قتل مجتهدین است
 خدمت سید رسیده که حکم تقبل کند پس در این امور بحسب تکلیف شرعی سامحه داشت در بان خدمت خواند رسید خواند
 بسیار تغییر را بی سید کردند و گفتند که من اهل خبره ایشانم و ایشان کافرند و حکم تقبل تکلیف عالم شرع است
 چرا باید مسأله و مسأله نماید گویند که از خواند ملا علی نوری سوال کردند که اگر ما ہی در میان چاه بیفتند
 چند دلو بیاکشیدان جناب تامل کرده از آن پس گفت که حکم این مسئله را نمی دانم فضلا تلامذه ملا علی بسیارند
 از آن جمله والد ماجدم و خواند ملا عبدالعزیز نوری که مدرس مدرسه خان مروی است و من دس او را ادراک کردم
 و خواند ملا طاقای قزوینی و من در نزد او تلمذ کردم و حاجی ملا نادمی سبزواری هم را با او حکایاتی است که مذکور
 شد و حاجی محمدرضا لنگرودی و من شواهد بر بیتی را با اقا محمد مهدی ولد حاجی کر باسی در نزد او می دیدم و اقا سید
 رضی زنده رانی و من در نزد او نیز تلمذ کردم مالیفات ملا علی کتاب حجت الاسلام در بر و شبهات باوری و شرح
 حدیث امیر المؤمنین و حواشی شرح اصول ملا صدری و او ایشد تلامذه خواند ملا اسمعیل و احد العین است که مصنف است
 و با شیخ احمد احماسی در مسئله علم صحبت داشته و او را ملزم ساخته و در زمانیکه خواند وفات کرد حاجی کر باسی
 بر جنازه اش گریه بسیار کرد و می گفت بعد از تو چه کس دفع شبهات معاندین اسلام را بنیاید و شیخ علی
 بن شیخ جعفر در نجف استقبال خبازره اش نمود و خود بدوشش گرفت و بحسب
 وصیت در کفش کن امیر عرب مدفون شد صورت مراسم که خواند ملا علی نوری بجناب
 میرزا می قتی نوشت چون نهایت لطافت و مشتعل سائل بی نهایت و تحقیقات با کفایت مذکور می شود

بسم الله الرحمن الرحيم

مخلص محبوب مشتاق از فیض بندت دور بوقف عرض و آفتان حضور سعادت گنجور سیر ساد که کثرت تعلق
 فی سبیلہ اعوانہ و انصارہ و اعظم الله سبحانه فی ارضه قدره و اعتبارہ پس از دعای معزاز ریا
 عرضہ سیدار و کہ ہر چند جام حیان ناست ضمیر نہ دوست اطہار احتیاج خود اینجا چه حاجت است
 او بجزۃ الله تعالی کہ خدا آگاہ و گواہ حال این مخالفت آگاہ و شاہد این مقال صدق
 شمال است کہ این عقیدت سگال در مثال نظر بان صاحب یم المثال مثال سلمان نسبت ایسا
 بہت کہ غافل مشوار حال من بی سرو سامان کہ من با تو چنانم کہ با بسال سلمان و مشتاقم و دورم غم
 جانکا ہم ازین است کہ مشتاق تو را دور زند ہم ازین است کہ و الطور و کتاب بطور کہ پور عمر ان
 دوران مخالفت دستور عمر است کہ موسی آسا طالب خدمت انشعب از عیب تری می باشد ہر چند
 بطور بطلب در عین احتیاجی شتابد بغیر از عتاب لن ترانی از پس حجاب جواب می آید پس درین
 صورت از جانب ہیولائی ناقابل کوشش بجای صل و بصورتی است ہم مگر لطف شما پیش گامی چند
 تا کہ از جانب عشوقہ نباشد کشتی کہ کشش عاشق بچارہ بجای نرسد البتہ دستور ساگذشتہ امسال
 نیز در مدت دو ماہ ہر چند ابواب ماسعی بر رخ توبہ اسباب ساقبت بصوبہ مت علیا مرتب
 کشودہ ام الموانع مسماۃ بر بے سعادت فی نظر محبت فرزند و مہر مادری راضی نگردیدہ نعمت
 نمودہ و ابوالبصیر یا با سعادت کہ شہر یار مصر سعادت بود از بیٹا لعلی در میان نبود پس ظاہر است
 کہ پس بے پردہ خاک بر سر است چہ عرضہ دارد کہ مشتاقی و محبوبی دور از تو چنانم کرد کہ کز دست
 نخواہد پایان شکبائی پس ای صاحب ہمہ کس مابین ما بصورت را بسوی خود از وفا طلب کہ با تو کم
 پاکدامنی صبر من از خدا طلب اگر چہ از بصورتی معارضہ دوری نباید شکبائی تا بمتقا و
 مشتاقی نیارد و در مثال ان پیر پروانہ شعلہ شمع را نگہ داشتن و از پرنیان دم آتش کش
 کوفتن است و گفته اند کہ بصبر چارہ ہجرت کنم چہ حرف است کہ پرنیان نکند شعلہ را نگہداری
 ولیکن چہ جان کہ در یک شتہ عجب سفتہ اند کہ صبر کن ایدل کہ بصبر سیرت اہل صفات -
 چارہ عشق احتمال شرط محبت و فاست فالما مور معدور چشم نشینم و صبر شری گیم و نالہ
 کار خویش گیم کہ الامور ہونہ با وقتا علی العیالہ چند سبیلہ در نوشتہ علیہ صورت تحریر
 یافتہ بغیمہ عرفیتہ الخالصہ بمحبوب عالیجات قدسی القاب زبذ الاطیاب قدوة الاجاب قدوة
 عین اولی الالباب عمدة العلاء العظام اسوة الفضلاء اکرام علام فنام مولانا ملاذ لا صدق

اخوند ملا محمد علی نوری سلمه الله تعالی ارسال خدمت داشته که از جانب افاضت جوانب ان سیرت
 کامل در کیفیت عمل در باب آنها اجازت و خصت حاصل نماید اگر چه از عنایم ایام بملاحظه و مطالعه
 نسخ مرشد العوام در بعضی از آنها را می ان مطلع الانام را دریافت نموده و عقدهای بسیار از بر
 ان کشوده اند اما افاضت تان را فائز بی انداز ه است حقیقت مطلب ازین در کسر و حجت تها و
 در عمل برای اعتلا و ان سیرت حجت است همه کوشیم تا چه فرامی روا بود همه خوبان آونیش با که پیش
 صاحب دست در کمر گیرند چه جای چون من بنوع زشت بدبختی که نه دین و نه دنیا و نه امید
 بهشت چون کافر مغلیم چون قبحه زشت بعد از باری حضرت باری بید و گاری دوستان غدا علی انصاری
 بدست یاری دعا استجابت انما انصاحب دوستداران امید واری حاصل سعدی مگر از خر سیرت
 اقبال بزرگان بگوشه بخشند که ما تخم نه کشیم باری از الطاف ملاذ الاشراف چشم تنادار و که بقی را
 در ویل هر یک از اسوله قلمی داشته بمعجب کسی معتبری ارسال نموده که منت بر منت دور است
 مخالفت شعرا فرود ه خواهد شد بعضی از حجات در این اوقات بسیار محتاج می باشد و چشم
 بر راه است که نسخه مرشد العوام با صحتی مقابله رسیده در سر کار یافت شود و پر در کار نباشد بجهت
 مخلص خود بفرست که عین مخلصان نوازی است و ایم گل این بوستان شاداب نیماند در باب
 ضعیفان را در وقت توانائی اگر چه از و آری که مسوع میشود بوستان مانع انصاحب بوستان نیرد
 این اوقات بان بلوغ خزان است امید که از نیم غیر شمیم گلستان عینی لاری بی مانع جان
 ایشان معطر بوده ابواب فیوضات روحانیه و سعادات اخروییه بر رخ ذات قدسی صفات
 ملکی ملکات ان مطاح انانافا تا کشون آید پریشانی ظاهری در مان چون ظاهری بر ظاهر است
 که دلیل بر جمعیت خاطر است زلف آشفته او موجب جمعیت است چون چنین است پس آشفته ترش
 باید که زیاد و مترقب ظهور تفضلات و توجهات با ارسال تعلیقات و ارجاع خدمات بجهت
 دلالات موجب المہمات از جانب ان شریف المناقب می باشد الباقی ایامه العالی عرضه
 میدارد که حقیر در بیت سال پیش ازین در فرودین در خدمت جناب غفران ماب عالم عامل
 استاد ای افاضت حسن برادر عالم عامل افاضت حسین طاب ثرا عماوس فقہ و اصول فقہ را
 میخواند سید مرحوم مذکور بفقیر و سایر رفقای مباحثه روزی دو اثناء مباحثه در بحث نماز
 احتیاط فرموده اند که تسبیح خواندن در رکعات احتیاط چون بدل از دو رکعت اخر است
 احوط و اولی است و نمودند که طریقه جد با والد ایشان و برادر ایشان و خود ایشان در نماز

احتیاط است و اما را نیز وصیت فرمودند که غیر ازین نکندید و حقیر هم نظر بمن طنی که با ایشان
 داشتیم همین طریق عمل میکردم حتی اینکه در صفهان در خدمت قدوة العلماء و عمدة الحكماء است
 میرزا ابوالقاسم از کتب فقیهه میدیدم از طریق عملیکه در خدمت مرحوم مزبور فر گرفته بودم دست
 برندارستم و در خدمت فیض موهبت فخر الحقیقین ملا ذکاب الیقین قدوة انکسار الیهین
 محیی مراسم العرفه و المشرقین الموحدین سندی و سیدی و سید اجمیع آقای اقا محمد بن اقا محمد
 رفیع رفعة الله قاسی مع الامتة الاطهرین علیهم السلام شرف اندوز گردیدم و ایشان
 مکرر بحقیق و حقیقت میفرمودند که در زمان غیبت معصوم پیغمبر از طریق احتیاط راه نجائی تصور نیست
 و مقتضای حدیقه ملا ذوالفقاری المولی اجمیل المودع المنصور مولانا ملا محمد تقی مجلسی طاب ثراه
 و حصل بجهت مشواه باید عمل کرده باشد حسب الاموال علی امتثال میرفت و در این مدت رجوع
 بحدیقه بقدر وسع عمل مینمود و کثرتی از مقتضای ان تجاوز مینمود مع ذکات نماز احتیاط مخصوص
 نامه منتهی زین هم تسبیحات از میمینخواندم تا آنکه از حسن اتفاق باین فکر اقدام بفرمودم و تنبیه بسیار
 نمودم دیدم که احتیاط در خلاف است علی الخصوص منتهی مرشد العوام هر کار رجوع نمودم تصریح
 بعدم جواز فرموده بودند و درین صورت بالضرورت باید تدارک نموده باشم چنان ندارم و درین
 خصوص چند سوال دارم که تفصیل نموده میشود و ان متاع باید در زیر هر یک ازین اسوله جواب
 قلمی فرموده باشد اگر چه حال و علی العیال بقدر استنباط خود در رعایت جانب احتیاط مشغول
 اعاده نماز منی احتیاط الحمد لله قاسی شده ام تا از جانب عزت جوانب ان سماع به مقرر شود
 و سبب است که جوابها را یکجا نه الا هم فالاهم قلمی فرموده باشند قبل گمانا بموجب تفصیل که از
 سوال نموده میشود در طرفت و در وقت تنگی قلمی شد و تکرار بجهت و لازم معنی در اسوله هست
 در ذیل هر یک جواب قلمی سفیر میند اگر چه جواب سابق کفایت حاصل بشود و حقیقت است که مثل
 بنده شرمند کار و سیاه تبه کاری باید سیاه پوشد و از وادی ابادی در کشش غم و شادی نیست بکنایه
 بکشد تعبیر خیر ابها پرداخته از شایبه مسامحه در تدارکات بالمره در گذشته از قید لباس خبر ندارد و در
 ندارد و لباس گر چنین باشد خرج عظیم لازم می آید آدمی بلاک نبود و کلا و طرا از آدمی حاصل نماید
 ای بچشم که گرفتار عیال پریشان حال میباشم پس بن صورت الایم فالایم اه اه اه که کار تمام
 است ترسم نرسی کعبه اعرابی این راه که تو میرانی به ترکستان است اما چه چاره دست بیچاره چون
 بجان نرسد چاره خبری برین در بدن نیست تنها دارم و بجز اقسام میدهم که در گاه بیگانه از دعا این سیاه



را و را مؤمن نمرزوده باشد پس خواند بچکین بجز مضر علی در دل را و ندارد این شیشه کلد را مر اساه ندارد
 بجلد الله فداه یا الله اور کنی و لا یحکمنه محمد و اله اکرام علیه و علیه السلام چون نتوانیکه هیچ با پیش کنی
 بازان کن که و امیش یاد کنی از ایشان نیستی گلو ایشان الفقه اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم که دل
 رزده شوی و زنه سخن بسیار است الباقی هو الشکاک و تمه اگر مقرر باشد عند التلاقی -

در جواب مرسله از میرزای فقیه

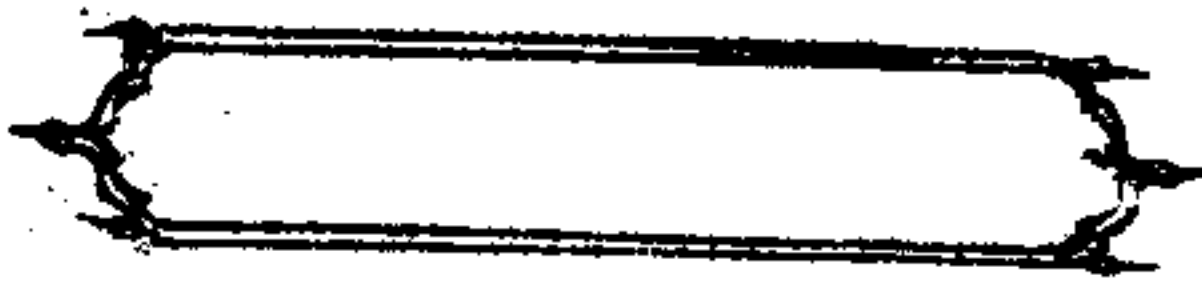
جواب میرزا ابوالقاسم قمی رحمه الله تعالی بر شکسته صعوه مانوس محلب یوس بلا و بال بسته طلب
 مجوس نفس محنت قرین ابتلا بصفیه تقیر بیان ایکم نشان و حریر تحریر قلم زبان منقصر بیان بفر عرض طهار
 و حیات بی نبات ساحت و ایت تفقه و اتقانات ان قدوه حاتم امور و شکر و اهب العطیات نمود
 بر لوح ضمیر صفیا تو بر می نگار که در قار متعززه از اوج عالم قدس عا بط منعاک جی حاصلی گردیده
 پیفرید بد بر تنبیهات ایقه مجر و بنجو و ترین بنجر انشاد و خواب غفلت بیدار ساخت و هدیه مستمتی که چون
 بسیار نامه سلیمان مصر و قار ایشهر سبا آورده از جامع انس نوید الیتامی جوشتی ترین وحشت زدگان
 رسانیده از در چاقبال فرس از می بر سر سخت خفته ترین خفتگان انداخته اعنی با تف غیبی و مولف
 لاری مکتوب بلاغت اسلوب صفانیت مصحوب که هر سطر از ان نهر سیت از منج ایجاب و هر شطری
 از ان جبریت از معدن حکمت و مخزن سعادت پرمردگان کره خاک بید لیر از نهت فرا چون
 فصل بار و ظلت نشینان منعاک غمناک جی صیلر انور از چون شمس در نصف النهار و وجه بنیانش از
 ششاد و فراید فراید گوناگون بر دور و روضه افاد انش از از زهار و اوراد خواهد عواید بو قلمون جواهر
 تار از مطالعه انوار صفحات التفات ان ظلت که خاطر حزین روشن و از نسایم عنبرین شامیم اختلاست
 و انشانش گلشن دل محنت قرین گلشن گردید اشارات دقیقه فاتح معلقات بشارات بانستم
 و بشارات ایقه از اشارت ح مشکلات اشارات شناختم حتی انکه در عالم اطهار لطف و نوال نسبت
 ان زبده اهل کمال و مشفق بنیال را با اینقا صریح کمال و خاصر بیدل و حال در مثال سلمان
 و ابسال قرار داده بودند اگر چه مقتضای مقام ایهام بقصه اولی را پرورد که نه الحقیقه جو
 ایچی باشد و لیکن مقتضای حال رفوی بجانب فقه ثانیه می آورد که در معنی مستحق انواع علامتی را
 ایچی باشد و چون این لاشی میقدار خود را در عدا و نسبت بابل اعتبار و اضافی سابقان کامل
 عیار نمی شمارم تهر انکه نسبت خود را در استکمال یا مرحله وصول خود با علامتبه از کمال چنان
 خوانم که تربیت نار مارح راست در نفع طبیعت با کوزه صلصال و مناسبت ظهور ترسے خود را از

کلیف

از جنس طبیعت با وج مقتضای طهت چنان شناسم که منبع چشمه کبریت راست در منبع با اصل
 زیرا که دشمن کینه را دوست انگاشته و دوست قدیم را برکنار گذاشته و بدردی در زمین
 شوره زار کاشته و در سقی آن نقشی بر لوح آب نگاشته و در امید انجام الفت و تمییز با این زیاد و فریق
 علم سفر درازی افراشته بلکه خیال شربتی از شهد کاسها بزهر نوشیده و بفریب نه چشم از دام پوشیده
 و در هر نفسی در خرابی بنیاد خود کوشیده پدرم روضه رضوان بدو گندم بفروخت تا خلف باشم
 اگر من بجوی نفروشم بلکه گاهی چون کودک رضیع در دامن امرا خباثت بی بی تعلق این عجزه
 عذر اجد و پستان عرض چیده خندان و خوشحال و گاه در کمال اگر ادر بغل ابو نحریات پاناما
 بیارنچه مشغول ریش کردن و بجای طپانچه بر زوزون بادل بر طلال و بعد ترقی از حسیض رضاع
 گاهی از کتب خانه موعوب حقیقی در گریز و با ما در مهران تقوی و بر بنیر و طلب جوز و لوز و میوه تر شیر
 می باشد خلاصه اینکه شرح حال بن شکسته مال و بیان حسرت و سرشکستگی این چایم تیه ضلال و عاظم
 غمات حرمان و طلال و دور افتادگی از کاروان سفر **سنگال** اسیری قطاع الطریق خسار و وبال
 نه چنان دور از حیطه تقریر و بیان است که بقلم و زبان چه جای زبان ابرم نشان در اید مگر ناخوانده
 احوال مراد اند کسی ورنه بخوانند آنچه آید بهت حال دیگری باشد علی الخصوص این احوال
 مناقضت اقران که دایما عمر گرانمایه در نقصان و خسار و با مقتضیات نفوس شریره اهل دهور
 در گیر و دار و مصدوقه صبر به الشمه خیر و شرفانی النابره دیده که لحه و زانغ میسر نیست و بالمره از
 کار بازمانده و چون زیاده ازین فرصت اظهار جبارت حال و بیان پریشانی احوال
 امید است که همین قدر در مقام دلسوزی تقویت داعی نموده در سلطان اجابت از و عافراش
 نفرماید و الا ن بمقتضای المامور معذور و لا تیرک المیسور بالیسو حسب المقدر و در انجا خدمت
 مرجوعه می پردازد و چون از مقتضای مجموع ان کلمات صدق ایات استنباط شد که نظر بحسن
 ظن بقیه و خلوص طوین و استقامت بخت ذات شریف حقیقت معصوم و شما است که اگر امر
 بقیه در باب تدارک مافات ظاهر شود و قابل اظهار باشد عرض کنم عموگ و خصوصاً هر چند سودا و
 باشد لکن از جهت تکلیف داعی از طرفین قوی است هر چند مطلب طولانی و در اینجا با انجام
 نمی آید لیکن بعنوان اجمال بعضی از مراحل عرض میشود اولاً شما اغلب اشکالات را در حرکت تدارک
 تا از احتیاط قرار داده اید و چنان قرار داده آید که باقی تکالیف سبیل احتیاط بعمل آورده
 باشد نظر بانکه عالیجناب رحمت و مهران بابا و محمد جیانه است

فرموده اند که امتثال نیربان چاره جز آن نیست و فرموده اند که بقیة شریفه شریفین
 رجوع کنند و شما هم بنای عمل را بان گذارده اید و بعد در مقام ملامت بر نفس شریفه فرموده
 اید که حقیقت نیست که باید از شایسته سامحات در مدارکات گذشته از قید لاسل باس و ضرر نزارد و
 اگر چنین باشد لازم می آید که طرا از ادوی حاصل غایت و مشغول تعمیر خرابیها شود و شون این دو کلام
 شما یا فتم که شما میخواهید که همه رفتار شما با احتیاط تمام شود و این تعمیر از دستت در این مرحله محنت بخواهم
 تا بحال نتوانستم فهمید که ممکن باشد که کسی تمام تکلیفات را یا اغلب نرا تواند با احتیاط بگذراند باکی نزارد
 و ضرر نزارد و منتهای سیر المعرفه است شما که از آن در میر و بد کجا میر و بد چه جای اینکه نفسی
 عسر و ضرر و هرج هم نخواهید بکنید و حال آنکه از جمله یقینیات است تا که در اجرائی ان در مواضع
 اختلاف بهم رسد و بهر حال مناصی از اجتهاد و تقلید نیست و در باب عدم امکان اعتماد
 بر احتیاط عرض میکنم و بسط این مطالب در خود استعدا و حقیر در کتاب تو این نوشته شده است
 اولاً اینکه در بعضی از آنکه محال است و چاره از ضمن اجتهاد و تقلید نیست مثلاً در جهرا و اخفات در
 بسم الله الرحمن الرحیم در نماز اخفای بعضی قائل بود بجهت و بعضی قائل بجهت و قائل بجهت
 نمیدانم احتیاط در جهت یا اخفات در فعل و ترک هر یک خوف عذاب است غایت امر است که بفرمانند
 و نماز بکنند در یکی مجرور در یکی اخفات و شما بر نفسی عسر و هرج هم بکنید نمی کنید و خواهید که قضای نماز
 عمر را بکنید و در همه روز هم نمازهای اخفای حاضر خود را بکنید چگونه انجام میاید و بر فرض
 تسلیم که توانید با انجام آورد مسئله دیگر در میان می آید وجه در عبادات شرط است یا نه و این مسئله
 اجتهاد است باید دانست که احتیاط و تعیین کدام یک از محتملاتست و درین تکرار نماز با نیت
 و خوب میکنید یا استحباب یا تر و نیت میکنید یا نیت هیچکدام نمیکنید و این با همه از سائل
 اجتهاد و نیت است نمیدانم احتیاط در چه چیز است آیا احتیاط درین است که چیزی را که خدا واجب نه کرده
 واجب کنیم یا یکی را بقصد و خوب کنیم و دیگر مستحب و کدام را واجب دانیم و کدام را مستحب و دیگر
 اینکه در صورت تردید و تردید چگونه نیت تحقق می پذیرد و حال آنکه نیت از باب اذعان تصدیق
 است نه محض تصور و اگر گویند که همه محتملان را از باب مقدمه واجب بجای آوریم پس همه آنها واجب
 است از باب مقدمه که نفس فی المقدمه در نفس مقدمات بعمل می آید و درینجا نیز اشکالات بسیار بود
 یکی واجب مقدمه و خوب است و مطلوب در تکلیف واجب اصلی است و امثال این خوب اصلی در ضمن
 و خوب تبعی مستلزم اجتناع متضادین است و اعتبار حقیقت در امور متضاده و اکتفا بان چنانکه مستحقاً

مذبح انما عره است از مسایل اجتهادیه و معرکه عظمی است احتیاط و احتیاط از مذبح انما عره است یا مذبح
 شعیبه و معتزله علی السالم چنانکه انما با مخصوص واجب است و تکلیف بانه تا لا بعینه غذا و معینه است
 بر فرض تسلیم چو از ان اغراض از لزوم تا خیر بیان از وقت حاجت موقوف است بر علم با شتغال از تحصیل
 ان تا آنکه گوئیم با وجود ممکن از ایشان بان در ضمن مجموع صادق است که ممکن از ان محبت اینکه اولیا
 افعال تولید به مقدور مطلق استند بواسطه مقدور است و افعال ان خود ممنوع است محبت آنکه
 اصل برائت ذمه مکلف است تا علم بتکلیف بهم رسد و حصول علم با شتغال ممنوع است الا در قدریکه
 بمن اجتهادی حاصل شود و بوجوب ان پس نتوان گفت که شغل ذمه یقینی مستدعی برائت ذمه
 یقینی است بجهت اینکه شتغال ذمه زباده بر قدر مطلق ممنوع است و با وجود این همه دعویها چگونه
 قصد و جوب در همه محتملات میکنند و خوف ابتدائی بیدعت در مقابل ایشان است و اختیار ترک نیست
 و یقین هم رجوع است از احتیاط بظن اجتهادی و اگر بان هم تکیه نکنید رجحا با غیب خواهد بود و با وجود
 آنکه اصل مسئله احتیاط از مسایل اجتهادیه است که واجب است یا مستحب است چنانکه بیان کردیم ترجیح
 در بین است اینطریق اجتهادیت یا با احتیاط و این خلاف مفروض است یا مستلزم در رد دیگر اینکه مراد از
 احتیاط چیزی است اگر تحصیل یقین است، آنکه ممکن نیست بر فرض که در کجا تحصیل یقین ممکن شود جانی نیست
 که در ویران و آکنده بجهت آنکه غالب تکلیفات عبادیه مرکباتند مثل وضو و غسل و نماز و روزه و
 حج بلکه قاطبه نماز مرکب هرگاه همه اجزاء را تعیین بشود یک جنس و ظنی باشد پس اطمینانی خواهد بود
 سبب اینکه کل منتفی میشود با انتفاء احد اجزاء و پس هرگاه یکجز ظنی باشد که محتمل باشد که در نفس الامر
 غیر ان باشد پس ان مرکب بالمره معدوم بنا بر ان احتمال و چنانکه احد المقدمین هرگاه ظنی باشد نتیجه
 قطع میشود و در این جا هم تا تمام اجزاء عبادت یقینی نباشد یقین بجهت ان حاصل نمیشود لاف
 اشکال در نیت مکرات باقی است چنانکه گفتیم پس هیچ حال یقینی حاصل نمی شود بر فرض محالیکه
 نماز همیشگی یقینی شود شکی نیست که نماز مشروط است بطهارت از حدث و جنس و ساتر و مکان و
 وقت و غیر ذلک و تحصیل یقین در مسایل همه از جای محالات است پس هرگاه تیر ظنی باشد مثل
 است که جز ظنی باشد و بگذارد دیگر اینکه بعد از ان که گوئیم که دلیل احتیاط تمام است و احتیاط
 لازم و پیدا کردن احتیاط هم ممکن است لیکن پیدا کردن محل احتیاط هم مسئله اجتهادی است
 مثلا در مسئله تخیر در قصر و تمام در موطن از ربع بعضی قصر و واجب دانسته اند و بعضی تمام را مشهور
 تخیر است و در احتیاط در مسئله هم اختلاف کرده اند نظریات و ضعف دلیل که در صورت صحیح تخیر



احتیاط

ایا که ام احوط است و دیگر آنکه هرگاه ملاخوند محمد علی بفرماید که احوط این است و مثل او شخصی دیگر
 از فقها مثل والد امجد او و یا اخوند ملا احمد اردبیلی رحمه الله تعالی یا غیره بفرمایند که احوط
 خلاف نیست در ترجیح احد احتیاطین رجوع بظن خود میکنند یا احتیاط در احتیاطین میکنند
 بان اشکال سابق عود میکند و اگر بکنیه بسنجیم حرم اقا محمد میکنند در ترجیح کتاب حدیقه المتقین در
 این صورت مقام بکبریات و ررات خراب تر میشود کما لا یخفی علی البصیر و دیگر اینکه کلمه آیه شریفه تو ا
 انفسکم و اهلکم نار او تو و اهلک النار و احوط عیال شمارا که مدار بتاعت شماست امرت کنید
 و اخبار را بچ عمل و امیدارید و نکته ایشان در متابعت شما تقلید شما خواهد بود یا با احتیاطی که خود میکنند
 یا با احتیاطی که شما با جهاد خود انرا احتیاط نماید مخدود عود میکند و هرگاه ایشان را امری کنید
 با احتیاط بجزو که خود میکنند که از جمله ان نیست هر نماز را چندین بار باید کرد با اینهمه مخدودات سابقه آیا
 در نیست که زنی ضعیف النفس با وجود آنکه باید متوجه مشیت امر خانه و اطفال و ایفا حقوق زوجیت
 و توابع و لوازم ان باشد یا دختر صغیره در اول تکلیف را این همه تحمیلات شاقه بکنند و حال اینکه حق تعالی
 در قرآن مجید فرموده ما جعل علیکم فی الدین من حرج و یرید الله بکم البسر و لا یرید بکم العسر و یخیر
 فرموده است که ملت من سحر سهایت پس اگر خدا گوید که چرا بنندگان مرا تخمیل عسر کردی و حال آنکه
 من نخواستم از ایشان مگر بسیر پیغمبر و آله گوید که دین من سهل و آسان بود چرا بر است من خصوصا
 ضعفاى ایشان امر را اگر ان گردید چه جواب خواهیم داد و اگر برابر آله حسن احتیاط را بیاورید
 در ان الف کلام است و غایت مسلم از انها استجاب است لا غیر الی غیر ذلک از ناخوشیها که در التزام
 احتیاط است اینکه مذکور شد فی الجمله اشاره بود در احتیاط در عبادات و اما معاملات و مراعات
 پس انجا در دیگران تر و مرض بیدرمان تر است گاه است محتاج شویم بقطع دعوی فیما بین دو نفر
 که صلح در انجا صورت امکان نپذیرد و در ترک حکم مفاسد عظیمه باشد از قتل نفوس و تنفک و ا
 و تنگ اعراض و امثال ان یا مالے مابین دو صغیر باشد و احتیاط هیچ وجه ممکن نباشد یا احتیاط
 در بقا مال است تا تلف شود و یا در ترجیح بلا مرجح و هر کس متنبلی بسبب ایل حادثه و واردات یومیته
 بین انان شد میداند که کار با احتیاط با انجام نمی نماید و دیگر اینکه با زمان مخدومیکه در نهایت است
 و قابلیت می باشد از ابتلاء خود و میخواهد که تدارک ما فوات کرده باشد لکن نیست که پیش شما است
 بدل جدد و استفرغ و سع در تحصیل احکام شرعی بجهت اوله قومیه که اقامه شده است بر وجه نفقه
 و تحصیل سبایل دینی و همچنین اوله قاطعه که اقامه شده بر اقامه معروف و از اوجه منکر و این مرحله عظمی

لا اقل باید اغلب عمر مشغول باشد و غلبه بر فکران باید بود تا آنکه رفع احتیاج خود و مضایق حاج قاصر
 از ولادت بومیه از مسائل عبادات و معاملات بشود این ملا اقل واجب کفائی است و اگر نه بر مثل
 شما شاید که واجب عینی باشد و با وجود این خواهید که متوجه تدارک مافات شوید بعنوان احتیاط نه بعنوان
 اقل واجب یعنی لا اقل موجب احاطه جمیع اوقات شماست ایاحتیاط در این است که ترک تحصیل
 این مرتبه نمود و مردم را در حاجت گذاشته بلکه خود را هم معطل گذاشته چنانکه گفتیم که هر احتیاط
 انجامی ندارد و با وجود این مشغول قضای یا صلوات و عبادات باین نحو که هر یک را لا اقل و مرتبه
 بکنید و نمازهای حاضر و فاتیه مدت عمر را باین پنج بجایا و رید کجا با انجام میاید بلکه اگر نگوئیم بر شما واجب
 عینی است اکتفا باقل واجب و بذل جهد و تحصیل مسائل لا اقل بعنوان بالیقین میتوانم گفت که این احتیاط
 است از آن پس احتیاط در ترک آن احتیاط است و اگر بفرمائید که تکمیل نفس مقدم است بر تکمیل دیگران
 چنانکه کثیری از اهل عصر طریقه تحصیل مسائل فقیه را بر غیر خود گذاشته اوقات را بر مهاوشرها
 معروف علوم عقلیه می کنند که این با اصول است و بر فروع مقدم است و اشهد بانکه معلوم
 نیست که شارع مقدس چنین اصولی را خواسته باشد که مانع از فروع باشد یا لبت جوز و لوز اقل
 از شکستن قشر آنها از ما خواسته باشد قطعه نظر آنکه اصول را اصلی میباشند یا نه بحجت آنکه بالضرورة و ببدیه
 از جانب شارع مقدس بیان مسائل فروع از ما مطلوب است و تحصیل فروع قدیم و از طریق شارع
 مقدس و ناموسان بنیاد مسائل اصولی اگر نگوئیم که حرام و منحنی عنه است لا اقل با موریه و واجبیت
 و ترک چیزی که یقیناً مطلوب است و اختیار چیزی که اگر حرام نباشد واجب هم نیست مخالف مقتضای
 برهان و ضرورت عقل است با وجود آنکه تکمیل نفس خود هم موقوف است بر عیان عبادات علی و جهاد
 و نفقه نه تحصیل غیر است و از سابق معلوم شد که تحصیل نفقه بعضی احتیاطانه جمله ممکنات است پس باید
 پرده را درید و گفت که شریعت در کار نیست باید ملتزم شد که آن تا یقین یقینیه را کما هو حق بقدر الواسع
 و الطاقه بجا آورد پس چگونه میتواند کسی گویند او با احتیاط است ترک این کند یا نه و چگونه میتواند شد
 که بگوئیم که احتیاط در ترک تحصیل مسائل نفقه است کما هو حق و متوجه شدن تحصیل اصول بروحیه دلیل
 بر لزوم تقاضا نم شده یا بر صورت آن قاعه شده با وجود آنکه میگوئیم که تکمیل نفوس با انواع مختلفه میباشد
 مقربان شاه برخی از جمله ندما و جلا س او می باشند و هر لحظه شهدی از فیض صحبت و التفات شاه
 می نوشند باین وسیله در تحصیل علی درجه قریب میگویند و بعضی از جمله قراس د اهل شرط میباشند
 که در مردم از سوزند ایند من حرست گزندی می بیند و از الم شب بیداری و بنوابی شدنی بر خود میگویند

دوایم در میه دوا سح و دشمنان کوناگون و در تحمل بار گران صدر اسلحه دل و در خون گاهی جان خود را
 بدست تیر دشمنان خواهند و گاهی تن خود را در مضامین مجاهدت و مفاسد میکاهند هر چند سالمان
 بجهت جاسی در محافظت ملک و سلطان ناچار نیست و جان جاپر اطفال بجهت بقای جان در کارند
 لیکن چون جنودنا مسعود و موافق نفسانی و وساوس شیطانی و بهشتی است انسان در حول است
 سلطانی و در تحریب نو آیس ستوده بجانی میگردند گشتگی عالم ربانی با جنود مسعود و توفیق
 یزدانی ضرورت است که با اصله انکار تاقیه و خدرا عطیاد و سپهر تخلیه و انصاف و اعتبار نبیاد و انجان
 را بر کند پس کجاست نسبت عابدان را با عباد و اولادان و شیفتگان جمال محبوب را با مجاهدین فعما
 که ایشان اوج الاستحکان خود را منتهی صبا جات قرار داد و این زمره عالمان در راه حرا
 عابدان و غیر عابدان و محافظت حامی شاه نشان جسم و جان در داده بین تفاوت ره از کجاست
 با کجا بلکه توان گفت که ان حراس در مرحله عرفان نیز همگنان گونی سبقت ربوده اند و در داده
 زانی محبوب ز لذت محققه که شبهت بلذات نفسانیه گذشته اند پس در اینجا توان گفت که تکمیل نفس
 بهم روانیت که من احیا حاکمانا احیا الناس جیعا و در پرده بودن شاید مطلوب و احتیاج بچهره
 محبوب چنانکه از قوتی و اعراض گاهی از بنی شمی با اغراض است کانه در صورت غنچ و دلال و در معنی
 تکمیل اعراض با جیل در اعزاز است فکر بلبل همه آنت که گل شد یارش کل در اندیشه که چون عشوه
 کند در گاهش و چون از لوازم سوالات خاصه انجباب استعلام مطالب عامه مرحله تکلیف از تواید
 حکمیه اصولیه و قواعد کلیه فقیهیه می باشد از اینجا که جدا اول این ریاض از یک منبع منجس میشود و اصول حکام
 تکالیف حاضره و تدارک فوائت در یک فزات منبعث میگردد و لهذا عرض میشود که در مرحله اول
 هر وقت دماغی داشته باشد مروری بجناب قوانین محکمه حقیقه فرموده باشند خصوصا مباحثه اوله
 شرعیه و مباحثه اجتهاد و تقلید و اما در تدارک مافات بعنوان قانع نهایت فکر حقیر در جهان
 محتاج به ثبت و مجملی اینکه از جهات و اضحیات است که اطاعت مولی بدون قصد اطاعت محصل اطاعت
 است عرفا و حصول فعل موافقا لغرض المولی از باب اتفاق مجزی نیست در امثال بلا پس تا نداند
 که امر مولی که امر است چگونه قصد اطاعت او میکند و حجت الله بعد از پیشوایان راه بدی شخصی است
 که استنباط احکام بر وجه صحیح از ماخذ تواند کرد که در اصطلاح انرا مجتهد میگویند پس هر گاه
 دانست که باید با و رجوع کرد و مسامحه کرد و بغیر او رجوع نمود این شخص هر چند صحیح و موافق
 واقع بکنه نه معذور است و نه فعل او مستقط تکلیف قضاست و همچنین هر گاه گوش زداوشده باشد

در تکلیف ارجوع با او است هر گاه رجوع کرد بر ذوات حق که در راهی نیست و در گاه نیست

که باید از معتمدی اخذ کرد و در تعیین آن معتمد که چگونه کسی باید باشد مسامحه کند و هرگاه دانست که بر او
تکلیف هست فی الجمله و ندانست که باید از معتمدی اخذ کند بلکه چنین دانست که همین پدر یا معلم یا او تعلیم
کرد و خدا همان است و متفطن غیر او نشد که در صد تقصیر در آید پس اگر موافق واقع افتاد از باب اتفاق
با و اما چیزی نیست نه انمی و نه قضائی و هرگاه موافق واقع نیفتاد بر او انمی نیست ولیکن مستوط
قضایم از او مشکل است هر چند وجوب انهم بر حقیر واضح نیست چون قضایم بضرر جدید میدانم و امر را
مقتضی اجراء و مفروض نیست که نظر بقواعد امامیه از استواء تکلیف عاقل و تکلیف بالاطلاق با بقا
تکلیف نسبت با و ما مور بهمان نیست که نمیده است و حاصل نیکه تعیین مرجع و ملاذ بعد از غیبت امام
فی الحقیقت از روادف و مسایل کلامیه است مثل یقین امام نه شامل فقه است و نه اصول فقه و عقل
و نقل هر دو ولایت دارد و بر اینکه مرجع عالمی است که قادر بر استیطاق باشد از ماخذ پس اگر کسی نمیده
این معنی را و متفطن شد و پیروی نکرد و اکتفا کرد بقول پدر و ما در ملاکتبی که درجه اجتهاد ندارند
بیشیه مقصرت و انهم و قضایم لازم است هر چند صحیح کرده باشد علی الظاهر و هرگاه متفطن نشد مطلقاً
و چنین دانست که عبادت مکلف با و همان است لا غیر و اتفاقاً بر وجه صحیح عمل آید پس تکلیف همان است
چنانکه بیان کردیم و بر او قضایم نیست زیرا که نه عموماً من فاته صلوة فلیقمینا سائلان است
بنابر آنکه قضایم بضرر جدید باشد چنانکه اقوی و اظهر است و نه هم ترک نماز کرده که مستحقاً امر اولی وائی
بر او قضایم واجب باشد بنا بر آنکه قضایم تابع او باشد و همین سخن در صورت مفروضه بر فرض مخالفت
واقع هم جاری است چنانکه هم گفتیم پس سؤالاتیکه از آن مخدوم در باب نماز احتیاط رفته است که منشار
اشکال در سهامها همین بوده که در حینیکه تلذذ مرحوم میر سید حسن قزوینی مینموده اند نظر بحسن ظنیکه با ایشان
داشته اید عمل بقضایم ایشان کرده در باب بیع قرانت حمل تسبیح در مشرب یا اصل نماز یکی است
بجته اینکه ظاهراً آنست که قبل از اخبار تلذذ آن مرحوم شاید تقلید افضل از ایشان را نکرده باشند
بلکه اشکال در سابق پیشتر بایست باشد خصوصاً اینکه نماز احتیاط با تسبیح کردن نوله است از اول
امامیه و چنان نیست که خلاف اجماع باشد پس هرگاه در اصل نماز ما و در سایر احکام نماز احتیاط مکلف
بخود را بجا آورده آید و اشکال شما همین تسبیح خواندن در نماز احتیاط است پس هرگاه در آن حال
چنان حسن ظنی بید استاد خود داشته اید که مطمئن بوده آید که حکم الله در او نه شما همان بوده است
که ایشان فرموده اند و متفطن بحال دیگر نبوده آید که بگفته اید یا اهل فتوی نبوده و تقصیر
نه کرده اید درین باب درین صورت اظهر در نظر حقیر است که شما معذور باشید و بر شما قضایم

لازم نباشد بر چند در واقع سید مجتهد بوده یا خلاف اوستی گفته باشد بلکه خلاف واقع هم علی الاظهر هرگاه
 درین مسئله و سایر مسائل نماز مسامحه کرده و تعیین مرجع پس اشکال تشویش شما منحصر در نماز احتیاط نیست
 حکمیه را باید بکنید بی تشویش شما در خصوص نماز احتیاط و تخصیص سوال بیان وقتی خوب است که در باقی مسائل
 مکلف بجز آن مدد باشد بقایه مجتهد واقعه یا بفعل در حالت غفلت بالمره و عدم تقطن بلزوم انچه مجتهد یا علم
 از او که تکلیف در آن جزا و نبوده باشد و تفسیر در نماز احتیاط باشد و پس با هم فرض سوال را در صورت
 میکنیم و حسب التقنا و تریکه مایه جواب هر یک را می نویسیم السؤال الاول با عاده نماز با احتیاط
 به تنهایی کافی است بنا بر اظهر و اقوی بر تبه از ظهور وقت که اطمینان را موجب بوده باشد یا نه بلکه اصل نماز
 را نیز باید عاده کرد و اتم کدام است جواب اظهر در نظر اصغر عدم وجوب فوریت نماز احتیاط و همین
 عدم بطلان صلوته است هر چند عمد ترک کند نماز احتیاط را هر چند معصیت کرده است پس در مانحن فیه
 صحت نماز اصل و عدم احتیاج با عاده آن کردن اولی است باظهر بودن و اقوی بودن و اما
 وجوب قضاء نماز احتیاط در خارج وقت در صورتیکه نماز احتیاط را ترک کرده باشد پس این اشکال
 و احوط بلکه اظهر لزوم قضاء است و اما سوال از اتم پس آنحالی از اغلاق و اشکال نیست و توجیه آن
 بنا بر آنچه حقیر از ظاهیر عبارت شمامی فهمانیت که آیا بنا بر اظهر که عدم صلوته است و اظهر لزوم قضاء
 نماز احتیاط است در صورت عدم اتمام بان در وقت خود علی وجه یا همین موجب اطمینان است
 یا نه بلکه باید احتیاط کرد و اصل نماز را هم قضا کرد و جهت خروج از مخالفت مشهور که قابل بطلان
 اصل نمازند و واجب می دانند عاده آنرا و ایامرا عات این احتیاط اتم است که اوقات را صرف نماز
 احتیاط فقط کند بحیث آنکه نظر بدلیل اظهر است و کردن نماز اصل مقوت مساوی آن مقدار است
 از نماز احتیاط و نماز احتیاط و جواب آن نیست که این مسئله را چه میشود بسند جواز تعلق در
 وقت فرضیه بحیث آنکه بنا بر قول بطلان اصل نماز بسبب خلال نماز احتیاط قضای اصل نماز و بطلان
 و دیگر قضای نماز احتیاط بر او واجب نیست ولیکن مستحب است از راه احتیاط از خلاف و بنا بر مقتضای
 که صحت اصل صلوته است بالعکس است و مشهور در تطوع در وقت فرضیه بطلان است مطلقاً و اقوی
 در نزد حقیر بطلان است هرگاه مانع فرضیه باشد نه مطلقاً و مفروض سوال آنست که فعلی مستقلاً احتیاط
 یعنی قضای اصل نماز مانع از کردن مفتی بکلف است یعنی وجوب قضاء نماز احتیاط به تنهایی و بر
 هر دو قول مایه نخواهد بود پس این را اتم یا احوط نامیده بی وجوب است پس سوال باید از جواز عدم
 جواز کرد و لا غیر السؤال الثاني بنا بر اینکه عاده اصل نماز ضرور باشد و همین کافیت با عاده نماز احتیاط

را هم در کار است و مهم است باید جواب ضرور بودن اعاده اصل نماز پس بر قوت بطلان نماز است
 و در صورت اعاده نماز احتیاط ضرورتی بجهت آنکه وضع از برای تدارک نقص است و مفروض
 صلوة است نه نقص آن بل من باب الاحتیاط خوب است با عن اختلاف بشرطیکه مزاحم فرض
 نشود چنانکه بعد هم می آید السؤال الثالث ایگفتگونی که در باب ترتیب نماز با بفرقیه اصلیه
 فاتیبه میباشد همان قیاس و نسبت در نماز فاتیبه احتیاط نیز جاری است یا نه جواب ظاهر اخبار
 و فتوی اصحاب در قضای نماز فرضیه منصرف نماز احتیاط نمی شود پس اصل استغاده و وجوب قضای
 نماز احتیاط از اخبار محل اشکال است و باین جهت هم خلاف کرده اند در وجوب آن پس چگونه وجوب
 ترتیب در اینها از آنها مستغنا میشود و غایت آنچه مستغنا میشود او اخبار در نماز فاتیبه اصلیه ترتیب
 مابین در نمازی است که تعاقب آن با لذات و با اصاله مطلوب باشد و منظور نظر شارع باشد
 مثل ظهر و عصر که در مغرب و عشا یک شب نه مطلق صلوة و مطلق ظهرین و عشا مین و تقدیم ظهرین بر
 عشا مین و عشا مین بر فجریه از جعل شارع است با اصل بلکه از لوازم تبعه است بجهت آنکه آنچه از شارع
 رسیده است وجوب ظهرین است در وقت خاص و فجر در وقت خاص و تقدم و تاخر این صلوة نسبت باوقات
 از باب اتفاق است پس عموم حدیث شریف من فاتته فزیته فلیقضها حکما فاتیبه هرگاه مسلم باشد ولایت
 او را اعتبار جمیع کیفیات فاتیبه لا اقل مسلم خواهد بود در کیفیات طبیعی غیر مقصود با لذات با وجود اینکه
 در عبارت حدیث فزیته مذکور است بلفظ مفروضه فزایض ما یفطر جمع و علی ایچال هرگاه وجوب ترتیب مسلم
 باشد و در تعاقب تبعیه انهم در صلوة اصلیه مسلم است نه در صورت جعل قوی عدم وجوب ترتیب است
 در نمازهای اصلیه چه جای نماز احتیاط خصوصاً هرگاه نماز بسیار باشد که تحصیل ترتیب با تعذر خواهد بود
 و مسلم حرج منعی السؤال الثالث عشر حقیر کثیر آزادی را بجهت گذارنات خانه بجهت بنده بنده زاده
 صغیر غیر بالغ نو ساله صیغه خوانده ام و در خانه بودند و حال عتیقی است که بنا را بنا سازگاری گذاشته
 جای بجای رفته است و نشسته است و متوجه او میباشم و صرفه هم بجهت ما ندارد و دانش میخواهد که مدتش بخشد
 شود بلکه شوهر کرده باشد فی الجمله شتری پسندیم است یا حقیر که ولسه صغیر میباشم میتوانم مدتش بخشده
 باشم یا راه صرفه بجهت صغیر ملاحظه نموده باشیم مثل صاحب بباله یا نمیتوانم علامه العلما می محمد الزمانی
 صاحبی قاضی محمد جعفر نجفی سلمه الله تعالی در حضور حقیر فرمودند برای من که تو میتوانی مدتش را بخشده
 باشی و ضرری ندارد و اینجی را قیاس بطلان نمودن چنانکه جمهور فقهای ما رضی الله عنهم قیاس کرده
 اند صورت ندارد و اما چون نقل فرود است احتیاطی باید کرد و عالینا بقدسی القاب علامی مطلق



میرزا محمد مهدی شهیدی سلمه الله تعالی درین سلسله بایشان گفتگو کردم ایشان هم فرمودند که آیتنی بطی
 بطلان ندارد و قیاس بان پوح است و احدی هم از فقهای این قیاس نکرده اند و ولی خوا طرح
 میتواند مدت منقطه صغیره را بخشیده باشد خلاصه بار وطم میخورد که اگر بشود و عیب و نقصی نداشته
 باشد این بیچاره حسب خواه خودش منحص کرده باشم بدانچه را میساخته مطاع قرار بگیرد مقرر
 فرموده باشند به نسبت تدبیر که موجب زیادتی اطمینان بوده باشد و بخاطر میرسد قلمی فرموده باشد
 و عالیجناب قدسی القاب زین الفقهای غیر حاج الکرام الماخذ اعراضند حاج محمد ابراهیم کلباسی
 میناید که میتواند شد و هر که فقیه است منته است که غیر از این گوید و چون واجب بود مراتب بعرض
 رسانیدن همه گوشیم تا چه فرمائی جواب آنچه اوله شرعیه و قواعد فقهای برمیاید نیست که چون
 صغیر ناقص العقل و قاصر التدبیر است بلکه در چند وقت که فاقد انحاء است جناب له قدس الملی نصیب
 از برای او کرده که مباشر امور او باشد تا رفع نقص او بشود و حصول کمال و معیاری از برای آن
 قرار داده که بلوغ و رشد است از باب حمایت جمعی و الا حصول کمال عقل مثلاً در یک ساعت قبل بلوغ
 و یک ساعت غالباً تفاوت ندارد بلکه او را که تفاوت آن در بسیار مجال بلکه از محالات عاریه است
 و اموریکه محتاج الیه طفل میباشد از امور معیشت بسیار است مثل تصرفات مالیه از بیع و شری و اتقان
 و اکسا و اسکان و تعارضه زرع و مزرع و غیر اینها ترتیب میشود و امور بسیار مثل اجاره و مزارعه
 و مضاربه و اخذ شفعه و رسن و غیر ذلک و همچنین تصرفات بدنی از تعامل صنایع و تحصیل علم و اداب
 و نکاح و طلاق و عین استیفای حقوق مثل قصاص و دیات و عفو از قصاص و مطالبه حدود و وسطه
 و عاوی لی غیر ذلک پس بنابراین مختار بودن ولی در امور موتی علیه باید اصل باشد و بعنوان قاعده
 باشد و خروج از آن محتاج بدلیل خواهد بود حتی آنکه از جمله عبارات ایشان است بگویند الا
 عمل کل المصالح غیر الطلاق چنانکه فخر المتحققین در ایضاح ذکر کرده و نزدیک باین عبارت
 در عموم و کلام ایشان بسیار است از جمله در باب استیفای قصاص و جوارح از برای تقیط و استیفای
 حد هرگاه کسی وراقذف کند و آنچه را دلیل خراج میکند در قسمت یکی آن است که از تصرف فی نفسه
 قابلیت نیابت نداشته باشد مثل نذر و عین و قسم ما بین زوجات و غیر ذلک و قسم دیگر آنکه بدلیل
 علییه خارج شده مثل طلاق که بنقص خارج شده هر چند علامه رحمه الله در تذکره علت از چنین فرج
 کرده که تیس کوبه آن اطلاق زوجة الصبی لا عجانا و لا بعوض لان المصلحة بقار الزوجیه لانه لا نفقة
 لها علیه قبل لدخول و لکن اطهر اعماد و براخبار کثیره است بجهت اینکه گاه است مصلحتی در ضمن طلاق باشد

که ان معنی که علامه ذکر کرده در ضمن آن محل باشد کسی فرضی در افراد طلاق نگذاشته پس آنچه بالذات
 قابل نیابت باشد و دلیل بر عدم جواز تصرف ولی بر آن قائم نباشد در تحت عموم جواز خواهد بود
 هرگاه این دانسته شد پس باید دانست که مقتضای ادله انیت که هر تصرفی که ولی میکند در
 امر موله علیه باید که در آن افساد نباشد بجهت آنکه او نصب شده برای نفع اوفاد معنیدین
 پس چگونه تواند تصرفی که مقصد بوده باشد بکند و اما اشراط مصلحت زاید بر حفظ مال زلف و
 فساد پس بجای بر حقیر دلیل قائم نشده که ضرور باشد همین قدر ثابت است که باید مال مولى علیه
 را محافظت کند و هر قدر هم که احتیاج بان بمرسد بجهت انفاق و معیشت او صرف کند بخوایم
 ضرری با و نرسد و اما وجوب ملاحظه مصلحت زاید مثل آنکه پول یتیم را بدو بدهد و بگردد و او را بدهد
 و در خانه طبع کند که ان نفع باشد و در بازاران نخرد بر حقیر معلوم نیست و بهر حال تنبیه مال بروی او
 نیست و آیه شریفه ولا تقر بوا مال الیتیم الا بالحقى هی احسن مطلقا دلالتی بر آن ندارد چنانکه در بعضی
 قواعد خود تحقیق انرا کرده ام بل علامه رحمه الله در قواعد سیلی کرده است چنانکه فرموده است
 و یجب حفظ مال الیتیم و استثناء قدر الا تا کله النفقه علی اشکال و همچنین دیگران نیز اشکال کرده اند
 پس از مجموعیکه مذکور شد و مطلب حاصل شد یکی اینکه اصل جواز تصرفات و سلبت در اقبیل نسبت
 بالذات هرگاه موله علیه محتاج بصرفسان باشد از برای نفقه و کسوه و امثال ان گو مصلحت
 زاید در ان حاصل نباشد و و یم اینکه اصل جواز است هرگاه بر سبیل مصلحت زاید و پیدا کردن
 نفع باشد هر چند موله علیه محتاج بان نباشد و اما تصرف در غیر ان دو صورت پس جائز نیست
 الا در بعضی صور که نبض فحایج شش مثل مثل قرض برداشتن و بی علی خصوصا پدر که دایره رخصت
 در ان اوسع است و خلفائی که در کلام فقها در موارد خاصه است مثل نجات بدون مهر مثل و غیر
 ان منتهی است بر لزوم فساد یا اشراط مصلحت زائده و عدم حصول مصلحت بان عقد گو فساد هم
 نباشد و اما سوال از حال هبه مدت و جواز ان از برای ولی پس ذکر این سئله در کتب فقهیه صحیحاً
 یقیناً و اثباتاً هیچ کدام در نظر حقیر نیست و آنچه فرموده بودند که عایلجناب علامی شیخ المشایخ العظام
 و قدوة الفضلاء الکریم شیخ محمد جعفر نجفی سلمه الله تعالی فرموده اند که جمهور فقها را این راقیاس
 بطلان کرده اند و تجویز کرده اند و لیکن رای ایشان جواز است حقیرنا بجای این قیاسین بنجورده
 و تکذیب ایشان نمیکنم و من هم ذکر و فکر خود را میدانم زیرا که حقیر در همه چیز قلیل البصاعه می باشم
 و سستی اخفظ و بطیبتی الانشغال و قلیل الاسباب و الکتاب و لکن اطهر در نظر حقیر جواز است بشرط مصلحت

و بدون مصلحت دلیلی بر آن پیدا نم پس هرگاه بختن مدت مجمع اصلاح باشد بحال صغیر مرچند این نحو باشد که مالی بعیغه داده شود که او ان مال را صلح کند در عوض انیدت و صلح صغیر هم در ان باشد جائز خواهد بود و شما ولایت از او صلح کنید خصوصاً از اقرار تفریح و میکه معلوم نیست صلاح در عقدیکه شده پیش ازین صلاحی باشد که در بیه مصلحت این راسی تواند بردارد و قیاس بطلان هم و نه صحیح دارد و اگر در طلاق نصوص و احادیث نبود در طلاق هم می گفتیم که هرگاه مصلحت باشد جایز است و مؤسدا نیست حوازی طلاق و لے از جانب مجنون و هم چنین جواز خلع و لے هرگاه خلع را طلاق ندانیم یا محتاج بدگر صیغه طلاق عقبان ندانیم چنانکه تصریح بان در قواعد و غیره شده و این کلام نیز مستفاد میشود و حصر عدم جواز در طلاق و همچنین مؤید مطلب است احادیث بسیاری که در آنها به فرزند خطاب شده که بابت و مالک لایک خصوصاً بعضی آنها که در نگاه وارد شده که از عموم و علت منصوصیه حکم با سخن فیه هم ثابت میشود از جمله حدیثی است که کلینی روایت کرده است از حضرت صادق ع که آنحضرت فرمود که آننے کنت ذات یوم عند زیاد بن عبد الله الحارثی افجا رجل یتعد علی ایہ فقال صلح الله الامیران ابی زواج لبتی بغیر اذنی فقال زیاد و اجاسه الذین عنده ما تقون فیما یقول بنا الرجل قالوا انکاه باطل قال ثم علی فقال ما تقول یا ابا عبد الله فلما سلنی اقبلت علی الذین اجابوه فقلت فم الیس فیما ترون انتم عن رسول الله صلی الله علیه و آله ان رجلاً جاءه یتعدی عن ایہ فی مثل هذا فقال له رسول الله صلی الله علیه و آله انت و مالک ابیک فقالوا بلی فقلت لهم کیف یكون هذا و هو مالک لایه و لای يجوز انکاه علیه فقال اخذ فقولهم و ترک تولی و نیز مؤید جواز است در ما سخن فیه بجواز نسخ و لے عقد نکاح را بسبب عیب مصلحت قال علامه فی الفتاویء لابن تین و لیا انخيار الوجه ذاک مع مصلحة المولی علیه زواج کان اوزرهم و لو اثار الوالاهم لیسقط خیار المولی علیه بعد کماله فی الفسخ و قال ولده فی الشرح الکلام بما فی مسألین الاولی بل لا و لیا انخيار فی العیب لتقدم علی العقد الا قرب ذاک مع مصلحة المولی علیه لان الاولی یعمل کل المصلح غیر الطلاق لان النفس احرجه و یعمل عدمه لان النکاح متعلق بشهوة و هی مختصه بالزوجین و الاصح الاولی ثانیه فی العیب ان کان بعد العقد الوجه ذاک لایضا لما تقدم و یعمل عدمه الی اخر ما ذکره مجملات سوالات فاخذت علی بسیار بود و از ثانی تا ثالث عشر استقا که در تفصیل این سواله و جوابه در کتاب مجموعه سوال جوابی نیز انطباع نمود و اند هر که خواهد بد انجا رجوع کنند و در آخر

اچو بہ میرزا غوث مستنبود فی یوم الاعداء دی عشر جمادی الثانیہ شمساً من الجمرۃ و محضی ناماد کہ میرزا
 در میان اچو بہ قدری در مقام خدمت تدریس در معقول بود مولف کتاب گوید کہ علم معقول بسیار علم
 خوب و محبوب است و فہم و ادراک بدون اطلاع ان حاصل نشود بلکہ فہمیدن کتاب توحید و وحدت
 عالم از اصول کافی و ادراک معانی ان اخبار بدون تسلط در معقول ممکن نیست لیکن اگر در قول
 امر طالب علم در حکمت تحصیل کند ہمیشہ بسا باشد کہ بیشتر شبان با لوس و از شرع عاری شود و اذعان
 بمقاصد حکما نماید بانیکہ بعضی از مقاصد ایشان فاسد و بسیاری از پرابین ایشان کاسد کشف
 از باب کشف ایشان متناقض نمی بینی کہ سنی از کشف میشود و صوفی ہم میشود پس چہ اعتباری با او است
 بی اول در علم منقول مسلط شود از ان پس در حکمت کوشد تا از جادہ شرع خارج نشود و فاضل ثانی
 در آخر قوانین ہمین قسم تصریح فرمودہ و از انجا نیکہ خت مقام عالم علیم علامہ حجۃ الاسلام در امر عرف
 و احکام و اجرائی حد و دیر نام اہتمام تام داشت ابنائی روزگار در اظفار نوران بزرگو
 کوشش بشمار نمود پس وقتی سلطان بدیدن ان بن بے علماء اعیان بانقار خانہ باندرون سراسر
 انجناب آمد سید برای استقبال سلطان خواہت تا بدر سرائی آید در میان جن صد آنقارہ بگوش
 مبارکش رسید دست مارا با بمان برداشت و عرض کرد خداوند اذلت اولاد فاطمہ زہرا را پیشتر ازین
 خواہ پس بخانیہ بازگشت از کہ است انجناب در ہمان چند روز دار و دنیا را بدرود و بحاجہ با حضرت معبود
 شافت و محمد شاہ با صفیان آمد و زیادہ از سی ہزار تومان بانجناب ضرر وارد آورد و بانستگان او
 نہایت سوء سلوک سلوک داشتہ و انخوند ملا محمد تقی اردکانی را کہ بجائہ سید بخت تہام نہاد آوردہ بود
 حکم کرد کہ او را بردند بطهران پس روزگاری انقضای نیافت کہ سلطان رحلت و وزیرش میرزا آقا
 در خاک ذلت نشست و در وقتے از اوقات بعضی از مردم شیاطین و منحربین شریعت سید المرسلین ستم
 جگر گرد و در مطبوح معنادان جناب داخل ساختند پس طباخ یک لقمہ از ان بہ گربہ خورانید کہ بہ ہلاک
 شد پس ظروف محل طبع او را قفل و کلید انداختند و بعضی از از منہ حاکم ان دیار جہا ز نفر از اشہار
 را بہر یکے صد و نیار و عدہ دادہ کہ در شب بدر سراسر ان بزرگو ارد را ایند و شربت شہادتش چشائند
 ان اشہار در نیمہ شب با کمند از دیوار برآمدہ در صحن کتابخانہ داخل شدند و در زیر تختی محاذی ان خانہ
 پنهان شدند دیدند کہ سید در میان خانہ نشسته و پیرہنی پوشیدہ و چرخ روشن و کتاب دعا در پیش
 انجناب باز و دعا میخواند و چون ابر بہار زار زار میگزیست یکی از انھا تنگ را کشند خواست کہ بسینہ ان جناب
 نشانہ کند ناگاہ پستی او را عازم شدہ و غشہ بر انداختن افتادہ و دستش لرزید خواست کہ تفنگ کند و ش

بیتد بریق و یکراشان کرد و آن تفنگ را برداشت با ویر زمین حالت عارض شد پس بجای امانه کرد و برگشتند و آن بزرگوار سیح ملتفت ایشان نگشت و در آخر عمر او را از اسود القنیه عارض شد اطباء بمعاوجه پروختند مفید نیفتاد پس رو بخشبه معرض صبر البول گرفتار شد و در نزدیکه ال حاج کر باسی بیایوت انجناب آمد زمانی نشست و در اول زوال انجناب وداع کرده مر حبت نمودید و نوساخته فاضل ظهرو نماز ظهرا ایستاده بجائی آورده پس بے طاقت شد در بانه بجائی نماز یک حبت از تربت حضرت امام حسن تناول نمودنی الفور رجش با شیانہ قدس پرواز نمود حاجی کر باسی بنور بخانه نرسیده در اثنای راه با و خبر دادند که سید خیر و اشرف اجداد اطهار شتافت حاجی از استماع این خبر وحشت اثر بیوشش گردید پس از آن که بیوشش آمد بخانه سید آمد و بر او گریه و زاری نمود و اخوند ملا علی اکبر خوانساری او را غسل داد از آن پس سستیهای مبارکش را بوسیدند و در میان کفن گذاشتند و در جنب مسجد او بجائی ساخته بود در انجا حبتیت دفن نمودند رفته اند عتبه و اکتبه بابانه المعصومین -

کر آقا سید محمد مهدی بن سید مرتضی بن سید محمد حسینی صینی طباطبائی بر و جردی غر و المسکن بحر العلوم محیی اداب و رسوم عین علمار روزگار نادره دهر زوارا جو به چرخ کجدار فاخته اطلاق معاضل محقق مسائل مبین مشاکل دارای فنون بسیار نحو رشید فلک سیادت و سعادت و زحادت و تفاوت و تفاوت و کرامت معقولش چون شیخ الرئیس منقولش اند محقق اول بلا فضل بدون شایبه ریب و تلبیس و اگر در تفسیر سخن میرانید گویا جهان اسلاف اشرف بود که بر ایشان قرآن نازل و ولادت با سعادتش در هزار و صد و پنجاه و پنج بود در کربلا در شب جمعه و ششم شوال المکرم و والدش در همان شب ولادت در عالم رویا دید که حضرت امام رضا و علی ابانه و ابانیه الاف تجتبه و نشاء شمعی مجربن اسمعیل بن بزیر داود و از او ابانیه با هم خانه والد ماجد بحر العلوم روشن کرده پس آن شمع روشنائی غریبی داد پس جهان شب در همان خانه بحر العلوم تولد یافت و انجناب در نزد والد ماجدش تلذذ کرده و والدش نیز عالم و راع تقی صالحی بوده پس از آن نزد شیخ یوسف صاحب عدایق تلذذ نموده از آن پس نجف اشرف مشرف و در انجا در نزد جماعتی از فضلا اندیاز در پس خوانده مانند شیخ محمد مهدی فتوئیس و شیخ محمد تقی و وقتی و غیر ایشان پس باز بکربلا عود نمود و در خدمت استاد المجددین موسی صیحانی آقا محمد باقر استنمال داشت پس نجف باز گشت و محط رحال رجال فاضل گردید و بعد از موسی صیحانی علم اشتها و در عراق عرب و عجم برافراخت

عالمی حکایت داشت که پدرم گفت که برخی از اوقات در نجف اشرف بدرس انجنا حاضر میشدم روزی میان درس دیدم که افندی عامه که در نجف سکنی داشت بیدن سیدی ایستد فرمود که کتاب تفسیر قاضی را بردارید که در انجا در سر گفته با ششم پیش شروع بتدریس تفسیر قاضی نمود و آن عالم شنی هم نشست و مستفیض شد و سید کلمات قاضی را چون بسیار منشور از همه متلاشی ساخت بدون سابقه مطالعه حاضران و تعجب شدند که کتب موافق آن جناب کم است بعین آنکه غالباً بطلایع و حل مسائل عامه است قال داشته -

در تالیفات بحر العلوم

از جمله تالیفات او شرح بروانیه الاصول که از جهان مباحث الفاظ آن کتاب قدری سمت ظهور یافت و کتاب مصابیح در شرح مفاتیح و آن کتاب نیکوی است لیکن تمام نیست و همان کتبی را که شرح کرده و آنها تمام نیستند و همان کتاب طهارت و صلوة را شرح کرده و کتاب رجال که غیر طراز کتب رجال است و مشتمل بر فوائد بسیار است و کتاب اجازات که اجازه خود از علماء را نقل کرده و اجازاتیکه آن جناب براس مردم نوشته آنها را هم در انجا درج کرده و فوائد اصولیه که متفرقه بود و پسرش مرحوم آقا سید رضا انرا جمع کرده و منظومه که در طهارت و صلوة ناقص است و منظومه که در اصول قریب به قناد بیت است و در بودن آن کتاب از انجناب در میان اصحاب خلیف است و چند بیت در احوال من جمبت العصایه علی تصحیح ما یصح عنه و تعداد آنها و چند بیت در عدت صاحب کافی و اسامی ایشان و قصائد بسیار در مصیبت امام مظلوم حضرت سید الشهدا گویند که زمانه بحجر العلوم و استادش آقا باقر بیجان در مجلس مصیبت نشسته بودند که ناگاهه ذاکر تغنی کرده بحجر العلوم متغیر شد و ذاکر را از تغنی منع نموده موسس صحیحانی بحجر العلوم تغیر کرد و فرمود اسکت باین مهدی و این حکایت را مرحوم ملا آقایی در بندی در کتاب اکسیر العبادات نقل کرده و وصییه از خود مرحوم آقا سید محمد بود زمانی از نجف بکربلا آمد و در خانه آقا سید محمدی اقامه نمود و ملائذ آقا سید علی از او درخواست کردند که آقا سید علی از بحر العلوم در خواست کند که چند روزی را که در کربلا اقامه کرده تدبیر کند آقا سید علی از بحر العلوم هستند عا نمود بحجر العلوم اجابت کرده چند روز درس فرموده آقا سید علی نیز مجلس درس حاضر میشد روزی آقا سید علی ایرادی کرد بحجر العلوم تنغیر شد و فرمود اسکت باید علی پس سید ساکت میشد و از آن پس ایراد سے نمود و انجناب اعتکاف بسیار بجای آورد -